بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 فروردین 1394.

ما در مورد روایاتی که مرحوم صاحب جواهر به آن روایات تمسک می کند به اینکه در جایی که وصیتی صورت گرفته باشد مال موصی در جایی که وصیتی صورت گرفته باشد مال ورثه است. البته توضیح دادم در جلسه قبل که محط کلام صاحب جواهر یکی از سه صورت می تواند باشد. یکی اینکه وصیت عهدیه باشد وصیت عهدیه بر خلاف وصیت تملیکیه تا وقتی که وصی به وصیت عمل نکرده است نقل و انتقالی صورت نمی گیرد. در این حد فاصلی که وصیت عهدیه است صحبت سر این است که این مال ملک ورثه است یا ملک میت است یا در حکم ملک میت است این یک صورت یک صورت جایی که وصیت تملیکیه باشد ولی وصیت تملیکی به نحو کلی باشد. وصیت تملیکیه کلیه باشد خب آنجا هم تا وقتی که تشخص پیدا نکرده باشد موصی له مالک جزئیات نمی شوند اینجا هم می شود مورد بحث قرار داد که جزئیات ملک چه کسی است این هم یک صورت. یک صورت دیگر این است که شرط وصیت قبول است. در حد فاصل بین، اگر قبول بعد از مرگ موصی تحقق پیدا کند در حد فاصل بین مرگ و وصیت این بحث این است که این ملک کیست بنا بر آن مبنایی که ما وصیت را ناقل بدانیم نه کاشف. اگر کاشف بدانیم این معنایش این است که بعد از قبول کشف می شود که از حین مرگ انتقال صورت گرفته است. خب این صورت مسئله ما. در این صورت ها این بحث می تواند مطرح باشد که این ما ترک آیا ملک ورثه است هست ولی محجور هستند یا ملک میت است یا در حکم ملک میت است این صورت ها را که می توانیم بحث کنیم. خب روایات مسئله را می خواندیم یکی از روایات، روایت عمار ساباطی بود. روایت عمار ساباطی نیاز به یک سری بحث های فقه الحدیثی دارد من می خواهم در مورد این روایت عمار ساباطی که دیروز بحث های فقه الحدیثی اش ماند یک مقداری بیشتر بحث می کنم. روایت 35281 بود.

**حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن ابن ابی عمیر عن مرازم عن عمار الساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام.**

این روایت در کافی به این سند وارد شده است متنش هم این است متن چاپی این است

**قال الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح يبين به (قال: نعم. فإن أوصى به- كا) فإن تعدّى فليس له إلّاالثّلث.**

که کافی جلد 7 صفحه 8 حدیث 7 است. المیت **قال الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح يبين به (قال: نعم. فإن أوصى به- كا) فإن تعدّى فليس له إلّاالثّلث.**

این روایت یک سری اختلاف نسخه ای دارد اول این اختلاف نسخه هایش را یک اشاره ای بکنم. این تعبیری که اینجا وارد شده است در نسخه هم این نسخه چاپ اسلامیه و هم در چاپ دار الحدیث متن قرار داده شده است در حاشیه دار الحدیث از چهار نسخه نقل می کند قال نعم فان اوصی به را ندارد. یعنی این شکلی روایت است **قال الميّت أحقّ بماله مادام فيه الرّوح يبين به** قال **فإن تعدّى فليس له إلّاالثّلث.** خب این شکلی فان اوصی به و امثال آنها اصلا در آن نیست. در نقل تهذیب که ظاهرا نقل از همان نقل کافی است عبارت این شکلی نقل شده است. می گویید عن الحسن بن محمد بن سماعه تا آخر که ذکر شده است عن ابی عبدالله علیه السلام

**قال المیت احق بماله مادام فیه الروح یبین به قال فان قال بعدی فلیس له الا الثلث**

دیگر فان تعدی در آن ندارد. نعم هم ندارد. یبین به فان قال بعدی فلیس له الا الثلث این هست. در فقیه هم نعم فان اوصی به ندارد ولی فان تعدی است. آن تعبیر فان تعدی است در نسخ کافی هم فان تعدی است ولی در نسخه فقیه فان اوصی به. به نظر می رسد که نعم فان اوصی به و امثال اینها آنها زائد باشند تفسیری باشد که بعضی ها در متن روایت انجام داده اند. کأنه تصورشان این بوده است که، چون مشابه این در روایات دیگر وارد شده است یا استظهار سقط کرده اند یا چه کرده اند چون افتادن این تکه از متن خیلی قریب است که همین جوری نعم فان اوصی به بیفتد هیچ وجه قابل توجهی به نظر نمیرسد. ولی اضافه کردنش و اینکه این تفسیر باشد و این خیلی طبیعی است چون این مضمون، مضمون حالا عبارت را من می خوانم عبارتی که در کافی هست. این می شود. «المیت احق بماله مادام فیه الروح یبین به قال فان تعدی فلیس له الا الثلث.» این یعنی چه؟ می گوید تا وقتی که احق به مالش است مادام فیه الروح یبین به. اگر تجاوز کند خب معنای کلام ما یک جوری فان تعدی را معنی می کردیم می گفتیم فان تعدی اگر انشاء آن را از حالت مرگ خودش تجاوز بدهد یعنی به بعد از مرگ سرایت بدهد ولی خب این یک معنایی نیست که همه اشخاص بتوانند این جوری عبارت را معنا کنند. به نظر می رسد که عبارت را نتوانسته اند معنا کنند این عبارت را به اصطلاح استظهار کرده اند که حالا در بعضی از چیزها نعم ندارد فان اوصی به فان تعدی فلیس له الا الثلث دارد. این یا از آن عبارت، چون ان اوصی در آن روایت قبلی اینجا هست. ان اوصی به فهو من الثلث. یا از روایت قبلی وارد این روایت شده است آن اوصی یا استظهارشان این بوده است که فان اوصی، این مربوط به ظرف وصیت است. و الا حالت عادی را این عبارت نمی گیرد. و من حدس می زنم فان قال البعدی که در تهذیب باشد آن هم جنبه اجتهادی یعنی در واقع فان قال بعدی فلیس له الا الثلث چون فان تعدی به حسب ظاهر هیچ معنای چیز ندارد این را خواسته اند با فان قال بعدی این را مربوط به وصیت کنند و الا نسخ کافی و فقیه همه تعدی دارد. ان قال بعدی فقط در نسخه تهذیب است و امثال اینها. علی ای تقدیر،

سوال: بعدی و تعدی شبیه هم هستند

پاسخ: بله یعنی به هر حال گفته اند این تعدی مصحف بعدی است چون یک قال اضافه کرده ان. فان قال بعدی که یک قال این وسط اضافه شده است. این تعدی را بعدی خوانده اند و یک قال هم به یک قال چیز کرده اند یعنی اصل مشکل این قضیه این بوده است که عبارت، عبارت سنگینی بوده است فهم این عبارت که عبارت چه می خواهد بگوید در حاشیه اینجا یک مطلبی دارد می گوید ان تهذیب فان قال، از وافی یک مطلبی نقل کرده است من مانده بودم که معنای کلام وافی چه هست چون صدر و ذیل آن را نفهمیدم. می گوید

**في التهذيب: فإن قال بعدي مكان" فإن تعدى" و هو أوفق بقوله يبين به فإنه من الإبانة كما عرفت،**

سر و ته آن را نمی فهمیدم یعنی چه. عبارت وافی عبارت بعضی نسخ است. یعنی دیگر فان اوصی به ندارد. چون اگر فان اوصی داشته باشد عبارت خیلی پوست کنده است. می گوید بله اگر به طور عادی یبین به، یعنی به نحو منجز و غیر معلق بر موت انشائی کرده باشد انشاء نافذ است و جایز است و امثال اینها. ولی اگر وصیت کرده باشد تا مقدار ثلث وصیت نافذ است. اگر فان اوصی در عبارت وجود داشته باشد دیگر ترجیحی فان قال بعدی بر فان تعدی ندارد چون خود عبارت، عبارت واضحی است و نیاز به چیز ندارد. این است که عبارت فان قال بعدی را ایشان ترجیح داده است و گفته است که این هست باید با حذف آن عبارت ها نعم فان اوصی به را اگر حذف کنیم عبارت یک مقداری بی سر و ته به نظر می رسد. این است که فان قال بعدی عبارت کأنه اوفق و مناسب تر به نظر می رسد. حالا این خصوصیاتی که اینجا عبارت دارد. من فکر می کنم این عبارت عمار الساباطی در این باب ما چند تا روایت از عمار ساباطی داریم. به نظر می رسد که همه این روایت ها در اصل یکی بودند و یک مقداری اینها در اثر تشویشاتی که ایجاد شده است به این وجه خاص در آمده است. آن این است ببینید در این باب کافی کتاب الوصایا صفحه 7 روایت اولش این است

عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی عن ثعلبه بن میمون عن ابی الحسن الساباطی عن عمار بن موسی انه سمع ابا عبدالله علیه السلام یقول صاحب المال أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ شَيْ‌ءٌ مِنَ الرُّوحِ يَضَعُهُ حَيْثُ شَاءَ

من کلمه عمار را با مادام فی شیءٌ من الروح با هم دیگر این دو تا را چک کردم دیدم تعبیر مادام فیه شیءٌ من الروح که عمار نقل کرده باشد دو سه تا روایت هست که همه به نظر می رسد در اصل یک روایت بوده است یک مقداری اش در اثر نقل به معنا یک مقداری در اثر اشتباه راویان در انتقال مضمون به این شکل در آمده اند. ابتدا این است صاحب المال احق بماله مادام فی شیءٌ من الروح یضعه حیث شاء. هر کار می خواهد بکند می تواند انجام دهد. خب این یکی. روایت بعدی اش این است

**أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحسن عن فقيه: علىّ بن أسباط عن ثعلبة عن أبى الحسن عمر بن شدّاد الأزدى والسّرىّ جميعاً عن عمّار بن موسى**

باز هم به عمار بن موسی ختم می شود

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الرّجل أحقّ بماله مادام فيه الرّوح أن أوصى به كلّه فهو جائز له.

خب این هم دو تعبیر. خب این مورد بحث قرار گرفته است آن روایت اولی یضع حیث شاء تفسیرش روشن است یعنی هر کاری می خواهد با ان بکند، بکند یعنی در حالی که زنده است نه اینکه اگر وصیت به همه مال هم بکند آن هم، همان تعبیر یبین به که در روایت های دیگر وجود دارد ولی این یکی دارد ان اوصی به کله فهو جائز له. که خب خود این مورد بحث قرار گرفته است در تهذیب و در فقیه که مراد چیست تهذیب می گوید وهمٌ من الراوی توجیهات می کنند یک توجیه در فقیه هست که همان را در تهذیب هم آورده است به علاوه یک توجیه دیگر. یک سری توجیهات می کند و توضیحاتی در مورد این روایت می دهد. من فکر می کنم اصل روایت همان یضع حیث شاء بوده است. از آن یضع حیث شاء از اطلاقش تصور شده است که ناظر به وصیت هم هست و وصیت را هم در بر می گیرد. ان اوصی به کله فهو جائز له یک تطبیقی هست که یا خود عمار ساباطی کرده است یا راوی خیال کرده اند که مربوط به وصیت هست به این نحو نقل به معنای اشتباهی صورت گرفته است. یک روایت دیگری این جا هست که ولو اسم عمار ساباطی در آن وارد نشده است ولی بعید نیست که آن روایت هم با این روایت یکی باشد آن این است، قفل از همین روایتی که ابن ابی عمیر عن مرازم عن عمار ساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام که مورد بحث ما بود قبل همان صفوان عن مرازم نقل می کند عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یعطی الشیء من ماله فی مرضه قال اذا ابان فیه فهو جائزٌ و ان اوصی به فهو من الثلث. فرق گذاشته است باز تعبیر ابان فیه که در این یبین به که در این روایت ما نحن فیه هم بود، در آن اذا ابان فیه فهو جائزٌ. من حدس می زنم که در واقع این روایت مشتمل بر دو قطعه بوده است. یک قطعه اش این است که یبین به اگر به نحو ابانه باشد یعنی همان مضمونی که در روایت مرازم عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام هست این عبارت اولیه شبیه این بوده است که المیت احق بماله مادام فیه یبین به. بعد اگر وصیت باشد فلیس له الا الثلث. فان اوصی به فهو من الثلث. و این با نقل به معناهایی که شده است به صورت سه تا روایت در آمده است و با نقل به معنا اشتباه است یعنی نه نقل به معنای درست. نقل به معنایی که اشتباه هم رخ داده است این خیلی مستبعد است. اولا توجه فرمایید تعبیر یبین به که یک تعبیر خاصی است فقط در همین روایت ما نحن فیه وارد شده است و روایت قبلی، بان به. آن هم در مقابل وصیت قرار گرفته است. این علی القاعده این ها یک روایت هستند که محصل جمع بین این مجموع این روایات این است که می خواهد بگوید که اگر به نحو منجّز معامله ای کند آن هر مقداری که بخواهد احق بماله مادام حیث شاء هر کاری دلش می خواهد ولی اگر نه، به نحو معلق بر موت باشد این تعلیق بر موت باعث می شود که فقط به مقدار ثلث بتواند حق چیز داشته باشد. این است که به نظرم این چهار نقل با هم دیگر در واقع یک نقل هستند و دیگر نیازی به آن بحث هایی که مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی و اینها کرده اند نباشد. البته آن تعبیر وهمٌ من الراوی که شیخ طوسی دا رد در واقع به یک معنا آن درست است. روایت اصلی اش این بوده است و این عبارت به این شکل ها در امده است. حالا یک نکته ای را هم اینجا فقط عرض کنم بروم ادامه بحث بعدی. آن این است که این روایت آن دو تا نقل دیگری که گفتم با این روایت باید یکی باشد تعبیرش این است عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن العلی عن ثعلبه بن میمون عن ابی الحسن الساباطی عن عمار بن موسی انه سمع اباعبدالله علیه السلام. روایت دوم می گوید احمد بن محمد عن علی بن الحسن. این در ذهن خطور می کند که این احمد بن محمد این سند معلق بر قبل است چون در سند قبلی این بود عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی روایت دوم این بود احمد بن محمد عن علی بن الحسن. ممکن است به ذهن خطور کند که این احمد بن محمد همان احمد بن محمد بن عیسی است که در سند قبل وارد شده است و عده من اصحابنا سر این احمد بن محمد هم باید بیاید. ولی این مطلب درست نیست. احمد بن محمد که از علی بن حسن نقل می کند و علی بن حسن عن علی بن اسباط نقل می کند احمد بن محمد عاصمی کوفی است. که شیخ کلینی است. علی بن حسن آن علی بن حسن بن فضال است که از علی بن اسباط نقل می کند. این احمد بن محمد غیر از آن احمد بن محمد بن عیسی است که در سند قبل وارد شده است. من حدس می زنم مرحوم شیخ طوسی که این روایت دوم را در تهذیب آورده است با احمد بن محمد شروع کرده است. اول سند را احمد بن محمد قرار داده است. ایشان تصور کرده است که این احمد بن محمد مثلا احمد بن محمد بن عیسی یا احمد بن محمد بن خالد است که از منابع شیخ طوسی در تهذیب است بنابراین صدر سند را با احمد بن محمد شروع کرده است. این را ظاهرا از کافی گرفته است با این تخیل که احمد بن محمد آن همان احمد بن محمد بن عیسی است که مثلا در سند قبل وارد شده است و امثال اینها به عین تعبیر احمد بن محمد آورده است در حالی که این احمد بن محمد، احمد بن محمد عاصمی است. ایشان جاهایی که احمد بن محمد بن عاصمی و اینها در کافی هست جاهایی که متوجه هست محمد بن یعقوب را می آورد. جاهایی که علی بن ابراهیم باشد کسی باشد که کتب او به اصطلاح صاحب کتاب هستند و اینها، آنها را گاهی اوقات اکتفا می کند به طریقی که در فهرست به علی بن ابراهیم دارد.

سوال:....

پاسخ: اینها استظهارشان این بوده است که از کتاب و اینها اخذ می کردند. آن موقع اخذ و اقتباس ها عمدتا از کتاب ها بوده است. حالا از کتاب هم نباشد چون ایشان طریقه به جمیع کتب و روایات احمد بن محمد بن عیسی داشته است را کافی می دانسته است کأنه برای اینکه چیز کند احمد بن محمد را صدر سند قرار دهد. نسبت به احمد بن محمد بن عاصمی خیلی مستبعد است که ایشان صدر سند قرار دهد. البته من تصور می کنم جاهایی که احمد بن محمد، مراد احمد بن محمد برقی یا احمد بن محمد بن عیسی اشعری نباشد اینها از باب اشتباه شیخ طوسی است. یعنی شیخ طوسی تصورشان این بوده است که یا برقی است یا ابن عیسی است یا مؤلفین کتب معروف هستند و امثال اینها. علی ای تقدیر من به تهذیب خیلی کاری ندارم در خود کافی این احمد بن محمد که صدر سند هست معلق نیست. خود تحقیق مطلب این است که این معلق نیست و این سند، سند متصلی هست که از اول سند خود احمد بن محمد هست. سند های بعدی اش هم چند تا سند دیگر دارد که آنها هم با همان احمد بن محمد شروع می شود که هیچ یک از آنها معلق نیستند. احمد بن محمد هایی که صدر سند کافی هست مراد همین احمد بن محمد عاصمی است. مطلق که می گذارد، فقط گاهی اوقات چون صدر سند معلق به قبل است و گاهی اوقات معلق به قبل نیست. اگر احیانا تصادفا بعضی موارد اتفاق افتاده است که معلق نبوده است ولی تصادفا در سند قبلی اش هم احمد بن محمد وسط سند واقع شده بوده است. خب طبیعتا ایشان باید همین جوری ذکر کند دیگر. ولی این کسانی که ... هستند به طبقه گاهی اوقات تخیل می کنند که این احمد بن محمد کأنه معلق بر قبل است. احیانا بعضی جاها شیخ طوسی همین موارد معلق هم گرفته است. بعضی مواردی که معلق نیست یک عده مثلا سر آن اورده است به تصور اینکه این معلق به قبل است و امثال اینها. این توضیحاتی در مورد این روایت بود.

سوال:... بر اساس آمار و اطلاعاتی که در کافی هست..

پاسخ: آره احمد بن محمد که از علی بن حسن نقل می کند آن را شناختی که از جاهای دیگر انسان دارد کمک می کند برای اینکه ما بفهمیم مراد از این احمد بن محمد کیست. یعنی بعضی وقت ها برای اینکه بفهمیم سند معلق هست یا نیست اول باید تمییز مشترکات بکنیم این تمییز مشترکات به ما کمک می کند حالا آن تمییز مشترکات بر اساس اسناد مشابهی که هست احمد بن محمد باید مشخص شد که این احمد بن محمد شیخ کلینی هست طبیعتا سند معلق نیست. اگر احمد بن محمد شیخ کلینی نباشد و در سند قبل هم احمد بن محمد وارد شده باشد که بتواند این احمد بن محمد همان احمد بن محمد سند قبل باشد که مثلا در وسط سند واقع شده است طبیعتا این تعلیق گرفته می شود. این تا اینجا. روایت بعدی من یک روایت جا انداختم دیروز روایت ها را که می خواندم یک روایت جا انداختم. 35281 هم بود. 35280 این است.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد قال کتب احمد بن اسحاق الی ابی الحسن علیه السلام.

این در کافی با محمد بن یحیی شروع می شود در تهذیب جلد 9 صفحه 192، در تهذیب هم با احمد بن محمد شروع می شود که از کافی گرفته است.

**قَالَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع أَنَّ دُرَّةَ بِنْتَ مُقَاتِلٍ تُوُفِّيَتْ وَ تَرَكَتْ ضَيْعَةً أَشْقَاصاً فِي مَوَاضِعَ**

شقص یعنی تکه تکه است انگار

**وَ أَوْصَتْ لِسَيِّدِهَا مِنْ أَشْقَاصِهَا بِمَا يَبْلُغُ أَكْثَرَ مِنَ الثُّلُثِ وَ نَحْنُ أَوْصِيَاؤُهَا وَ أَحْبَبْنَا أَنْ نُنْهِيَ بذلک إِلَى سَيِّدِنَا فَإِنْ هُوَ أَمَرَ بِإِمْضَاءِ الْوَصِيَّةِ عَلَى وَجْهِهَا أَمْضَيْنَاهَا وَ إِنْ أَمَرَ بِغَيْرِ ذَلِكَ انْتَهَيْنَا إِلَى أَمْرِهِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُرُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَكَتَبَ ع بِخَطِّهِ**

حالا قبل از آن این ابی الحسنی که در سند واقع شده است احمد بن اسحاق از او نقل می کند مراد ابی الحسن هادی علیه السلام است. احمد بن اسحاق از روایات امام هادی علیه السلام است. در روایت های امام هادی علیه السلام به خصوص در مکاتباتش تعبیر انشاءالله خیلی زیاد در پاسخ هایش وارد شده است. نمی دانم انشاءالله تعبیری بوده است که در استفتائات از فقها مرسوم بوده است این مرحوم آقای تبریزی و مرحوم اقای خوئی در استفتا هایشان همیشه والله العالم تعبیر می کردند یک تعبیر خیلی شایعی بود تعبیر والله العالم. این هم احتمال می دهم یک رسم خاصی بوده است در جواب استفتائاتی که از فقها می کردند انشاءالله می نوشتند امام علیه السلام برای اینکه با همان ساختار متعارف استفتائات پاسخ داده باشد انشاءالله را ذکر می کرده است حتی اگر یک نوع این تعبیرات تعبیرات تقیه آمیز بوده است که ساختار اینکه دارند حکم شرعی را بیان می کنند و من امام معصوم هستم نداشته باشد. حالت شبیه فتواهای متعارف داشته باشد. خب حالا آن مهم نیست. حالا آن تعبیر امام این هست فکتب علیه السلام بخطه لیس یجب لها فی ترکتها الا الثلث. یجب اینجا به معنای یثبت است. یعنی لیس یثبت لها فی ترکتها الا الثلث. در ترکه اش فقط به اندازه ثلث برایش ثابت است. معنایش این است که موصی فی ترکتها ثلث. همان تعبیری که مرحوم صاحب جواهر تعبیر می کنند که در روایات هست که میت به مقدار ثلث را مالک هست این هم از آن استفاده می شود. البته ذیل آن دارد و ان تفضلتم و کنتم الورثه کان جایز لکم انشاءالله عز وجل. حالا اگر ورثه بودید و اینها تعبیر کردند ما اوصیا هستیم ولی ورثه بودن را قید نکرده اند. امام علیه السلام می فرمایند که اگر ورثه بودید و خواستید به کل وصیت عمل کنید اشکال ندارد آن خیلی هم خوب است تفضلتم یک فضل و چیزی است برای شما. ولی آن مقداری که حق لیس یجب، یعنی لیس یثبت لها فی ترکتها الا الثلث.

سوال:....

پاسخ: وصیت کرده بود برای امام بله.

اوصی لسیدها یا لیسدنا هر کدام باشد مراد امام وصیت کرده است دیگر. وصیت به مازاد بر ثلث کرده بوده است بر امام علیه السلام امام علیه السلام می فرماید که مقداری که برای او بوده است حالا حق وصیت را من دارم تعبیر می کنم، مقداری که برای او بوده است این مقدار ثلث بوده است. اما بیشتر از آن نیازمند اجازه ورثه است اگر اجازه ورثه باشد بیشتر از ان هم اشکالی ندارد. این هم این روایت. روایت بعدی 35308 را انگار خواندیم متن آن ماند. سندش را خواندیم

عن الحسن بن جهد قال سمعت ابی الحسن

این روایت عرض کردم غیر از ابن فضال که در سندش هست که آن بحث هایی که دیروز در مورد ابن فضال عرض می کردیم که ایا بازگشت آن باعث می شود کفایت می کند یا نمی کند که حالا آن بحث ها که اگر یک موقعی وابسته به این شد شاید آن بحث را بیشتر تفصیل بدهم حالا چون وابسته نیست همان بحث هایی که دیروز عرض کردم کفایت می کند.

**عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ مَمْلُوكاً لَهُ وَ قَدْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ**

یک مملوکی را عتق کرده است آزاد کرده است و قد حضره الموت در حالی که، این واو، واو حالیه است. در حالی که و قد حضره الموت.

**وَ أَشْهَدَ لَهُ بِذَلِكَ وَ قِيمَتُهُ سِتُّمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ ثَلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً غَيْرَهُ**

خب بحث این است این روایت که می گوید رجل یک مملوکی اش را آزاد کرده است در و قد حضره الموت در زمانی که مرگ او فرا رسیده است. ششصد درهم قیمت این مملوک بوده است و قیمته ستمائه درهم. ششصد درهم قیمت این مملوک بوده است و سیصد درهم هم دین داشته است. و لم یترک شیئا غیره. خب صحبت سر این است که حکم مسئله چیست. امام علیه السلام این جور فرموده اند گفته اند که از این ششصد درهم، سیصد درهم ان برای آن دین است. می ماند سیصد درهم. آن سیصد درهم باقی مانده را هم یک سوم آن برای اوست از آن سیصد درهم باقی مانده یک سوم برای اوست بحث آن لام که آن شاهد استشهاد این است از آن سیصد تا یک سومش برای او است که می ماند یک ششم کل. از این سیصد تا یک سومش آن می شود صد تا، صدتا نسبت به آن ششصد تا می شود سدس کل این عبد. پس یک ششم این عبد آزاد می شود و امثال اینها. خب این روایت ابتدای بدوی بدوی که ما بخواهیم این را در نظر بگیریم می گوید اگر هنگام مرگ شخصی بنده اش را آزاد کرد این آزاد کردن بنده در حال مرگ کأنه نافذ نیست. این ابتدائا. یک جور این هست که این جوری که جامع احادیث حمل کرده است این را حمل کرده است برای اینکه و قد حضره الموت یعنی در معرض موت بوده است. قد حضره الموت کنایه از این است که در معرض موت این، و این جزو ادله ای که منجزات مریض از ثلث هست. جزو آن ادله قرار داده شده است. ولی روشن نیست عبارت مرادش این باشد اعتق. ممکن است مراد از اعتق، اعتق معلقا بر موت باشد. یعنی وصیت بر عتق کرده است. این و قد حضره الموت می گوید مرگش که فرا رسید، قد حضره الموت اشاره به این است که عتق او به جهت موت است. یعنی مرگش رسیده است آن به اصطلاح عتق کرده است که کأنه بعد از مرگ من این آزاد شود. اگر اعتق را به معنای وصیت به عتق بگیریم که وصیت به عتق در واقع یک عتق معلق بر موت است دیگر. بنابراین می شود اعتق را به معنای عتق معلق بر موت بگیریم. اگر آن عبارت را به این حمل کنیم، این روایت می شود از ادله مورد بحث ما و بنا بر این احتمال. من آن احتمال را چون خود آن یک بحثی دارد

سوال: وصیت کرد به فعل عتق

پاسخ: نه وصیت به خود عتق

سوال: یعنی اگر ایقاع کرد عتق ر

پاسخ: عتق معلق. این عتق معلق به موت اجماعا صحیح است. چون وصیت به عتق است دیگر.

سوال: یک موقع من وصیت می کنم می گویم فلانی را آزاد کنید..

پاسخ: تدبیر می شود. حقیقت آن تدبیر است و وصیت است و آن که هست ربطی به آن بحث ها ندارد. چون یک سری روایت های دیگری شبیه این هم هست فی رجل اعتق مملوکه عند موته و علیه دین. شبیه این تعبیر اعتق رجل مملوکه عند موته، چندین روایت دیگر هست.

سوال: حاج آقا محجور نبوده؟

پاسخ: نداشته باشد هم معلوم نیست که محجور باشد. خب بدهکار باشد فرض کنید دین او مدت دار باشد. به مرگ حال می شود. حالا غیر از آن منهای آن جهت حالا فرض کنید که شما بگویید که محجوریت که فرض کنید آن جهات را هم بگذارید کنار. این دین که در آن نخوابیده است که دین حال است. آن که هست آن دین معجل مدت دار است و این الآن هم محجور نیست که.

سوال:... ممکن است مطالبه نکرده باشد..

پاسخ: این آن جنبه محجوریت و این جور جیزها در آن نخوابیده است. این است که این جور روایات، روایاتی که اعتق مملوکه عند موته و علیه دینٌ چندین روایت دارد که اینها را اصلا داخل در این باب که به معرض موت و امثال اینها مربوط دانسته اند هیچ روشن نیست که مربوط به معرض موت باشد. این احتمال که همه اینها مربوط به وصیت به عتق باشد این احتمالش خیلی روشن تر هست روایت های زیادی من اعتق عبدا له عند الموت. من اعتق عند موتی عبدا له. امثال اینها

سوال: روایت نداریم به این مضمون تعبیر اعتق کرده باشد مرادش وصیت باشد؟ قرینه باشد برای....

پاسخ: روایت دعائم الاسلام را ببینید.

سوال: حاج اقا خود این اشهد قرینه نمی شود برای فرمایش شما؟ اگر مثلا همین الآن عتق کرد...

پاسخ: نه خب شاهد می خواسته بگیرد که؛ آهان روایت عبدالرحمن، این شاهد معنایی که می خواستم عرض کنم. ببینید یک روایت مفصلی هست که صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج است ظاهرا. بله که خیلی هم سند دارد سند های بسیار خوب. 35313. این روایت را من سریع بخوانم

**سَأَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ يَخْتَلِفُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنُ شُبْرُمَةَ فَقُلْتُ بَلَغَنِي أَنَّهُ مَاتَ مَوْلًى لِعِيسَى بْنِ مُوسَى وَ تَرَكَ عَلَيْهِ دَيْناً كَثِيراً وَ تَرَكَ مَمَالِيكَ يُحِيطُ دَيْنُهُ بِأَثْمَانِهِمْ فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ فَسَأَلَهُمَا عِيسَى بْنُ مُوسَى عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ أَرَى أَنْ يَسْتَسْعِيَهُمْ فِي قِيمَتِهِمْ فَيَدْفَعَهَا إِلَى الْغُرَمَاءِ فَإِنَّهُ قَدْ أَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى أَرَى أَنْ أَبِيعَهُمْ وَ أَدْفَعَ أَثْمَانَهُمْ إِلَى الْغُرَمَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يُعْتِقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ يُحِيطُ بِهِمْ وَ هَذَا أَهْلُ الْحِجَازِ**

مفصل روایت هست از ذیل گفتگویی که در اینجا وجود دارد این است که اعتق عند الموت را می گوید که وصیت به عتق است. در ذیل این تعبیر هست. أليس قد أوصى للعبد بالثّلث من المائة حين أعتقه

حالا این باشد یک مقداری تعبیر را بعدا یک مقداری با دقت بیشتر این بحث را ببینیم. این روایات را یک مقداری با دقت بیشتری نگاه کنیم من فکر می کنم این روایت اعتق عند الثلث وصیت به عتق است. این را مراجعه کنید هم تعبیری که فقهای عامه در اینجا دارند چون این روایت خیلی روایت زیادی است فکر می کنم در بحث منجزات مریض هم اینکه مراد از روایت چه چیزی باشد خیلی مهم باشد. چون روایت های زیادی هست که از آن استفاده می شود که عتق عند الموت نافذ نیست مگر به اندازه ثلث. آیا مراد از عتق عند الموت عتق منجز است یا وصیت به عتق است؟ این را حالا روایت ها را ملاحظه فرمایید من یک بار دیگر، یک روایت دعائم الاسلام هم ذیل آن است اجازه دهید با تأمل بیشتری بحث را ادامه می دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد